

بازتاب اسراییلیات در شعر معاصر

عسکر ابراهیمی جویباری*

چکیده

اسراییلیات اصطلاحی است که علمای اسلامی به عقاید و داستان های خرافی که از ناحیه علمای اهل کتاب از قرن اوّل هجری در میان مسلمانان رواج یافت، اطلاق کرده اند. این افسانه های مجعول و ساختگی برخی از مفسران و تاریخ نویسان بزرگ، نظیر: طبری، یعقوبی، ابن اثیر و ... را تحت تأثیر خود قرار داده است. شعرا و نویسندگان که مطالعه تفاسیر و تواریخ در دستور کار آنان بوده است، این افسانه ها را بدون نقد و بررسی در آثار خود آورده اند. شواهدی که از دیوان رودکی و شاعران پس از او و همچنین در اشعار شاعران معاصر به جا مانده است نشان می دهد که اسراییلیات همگام با ادب پارسی پدید آمده و تا به امروز همچنان دامنگیر آن بوده است و بزرگانی چون شاملو حتی بر بسامد آن نیز افزوده اند.

واژه های کلیدی: اسراییلیات، شعر معاصر، آدم (ع)، نوح (ع)

۱۳۹۱ ماه ۵ و ۶

*استاد یار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ساری

یکی از جنبه های شاخص ادب فارسی توجّه شایان اهل ادب به موضوعات قرآنی و قصص انبیاست و در واقع، نظم و نثر فارسی یک دوره کامل از معارف قرآنی و معرفی ادیان آسمانی است. بخشی از این داستان ها منبعث از قرآن کریم است که هیچ خللی در آن راه ندارد و در حقیقت، زینت بخش متون ادبی است. بخشی دیگر که باید نام افسانه و خرافه بر آن نهاد، از طریق برخی از علمای مسیحی و به ویژه یهودی تازه مسلمان نظیر وهب بن مُنبّه و کعب الاحبار و ابوهریره با استفاده از منابعی که در اختیار آنان بوده در بین مسلمانان رواج یافته است. از آنجا که قرآن کریم به اجمال به داستان های انبیا می پردازد، بسیاری از مسلمانان، مشتاق شنیدن مطالب بیشتری از زندگی انبیا شدند؛ بنابراین نه تنها عوام، بلکه خواص نیز به این نوع از قصه پردازی و افسانه سرایی علمای یهودی و مسیحی تازه مسلمان علاقه نشان داده اند و با وارد کردن این افسانه ها و خرافه ها در کتب تاریخی و تفسیری، بخشی از آثار خود را از اعتبار و ارزش علمی ساقط کردند. اهل ادب که مطالعه متون تفسیری و تاریخی در دستور کار آنان بوده است، نا خود آگاه و از سر بی توجّهی بسیاری از این افسانه ها و خرافه گویی ها را وارد نظم و نثر کردند و طبیعی به نظر می رسد که اغلب این افسانه ها و خرافه ها به تدریج وارد متون ادبی گردید. از نخستین نشانه های ورود اسرائیلیات در ادب فارسی می توان در شعر رودکی سراغ گرفت، آنگاه که به افسانه هاروت و ماروت که از اسرائیلیات محسوب می گردد، اشاره می کند:

زلفینک او بر نهاده دارد
بر گردن هاروت زاولانه
۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

(رودکی، ۱۳۸۰: ۱۲۵)

تأثیر این افسانه ها بر ادب فارسی، محدود به دوره خاصی نبوده است و در همه دوره ها نشانه های آن را می توان مشاهده کرد. شعر معاصر نیز از این امر مستثنی نیست. حتّی برخی از شعرای معاصر، نظیر شاملو در استفاده از این منابع اصرار فراوان دارند و در واقع یادآور دیوان خاقانی است که در بیان این گونه از داستان ها در رتبه نخست قرار دارد. شواهد شعری فراوانی که از شاملو در این مقاله ارائه گردید، بیانگر این حقیقت است. بسامد موضوعی و شعری اسرائیلیات در آغاز ادب فارسی کمتر بوده و به تدریج بر تعداد آن افزوده شد تا این که در آثار خاقانی به اوج خود می رسد. اگرچه اسرائیلیات در آثار شاعران معاصر به

نسبت پیشینیان، از شواهد شعری کمتری بر خوردار است؛ ولی از لحاظ موضوعی متنوع تر است، از قبیل این که: شاعران پیشین میوه ممنوعه را گندم و نوپردازان علاوه بر گندم به تاسی از اهل کتاب به سیب نیز اشاره کردند، یا حضرت نوح(ع) برای اطلاع از وضعیت بیرون کشتی کلاغ و کبوتر را به عنوان پیک روانه می کند و موضوع به صلیب کشیده شدن حضرت عیسی (ع) که مطابق اعتقاد مسیحیان است در شعر معاصر به نسبت ادب پیشین بازتاب گسترده ای دارد و مسایلی از این دست که با توجه به محدودیت، به مهم ترین و پرکاربرد ترین آن به ترتیب اولویت زمانی اشاره می گردد:

خلقت حضرت حوا (س)

نحوه خلقت حضرت حوا (س) منبعث از داستانی است که در تورات آمده است، بر این اساس: « خداوند فرمود: خوب نیست که آدم تنها زندگی کند. بهتر است یک همدم مناسب برای او بسازم تا او را کمک کند پس خداوند تمام حیوانات و پرندگان را از خاک زمین ساخت و نزد آدم آورد تا ببیند آدم چه نامی بر آن ها خواهد گذاشت و هر نامی که آدم بر آن ها گذاشت، همان نام آن ها شد. بنابراین آدم تمام پرندگان و حیوانات را نامگذاری کرد، ولی هیچ یک از آن ها همدم مناسبی نبود که بتواند او را کمک کند. پس خداوند آدم را به خواب عمیقی فرو برد و وقتی او در خواب بود؛ یکی از دنده هایش را برداشت و جای آن را به هم پیوست. سپس از آن دنده، زن را ساخت و او را نزد آدم آورد. آدم گفت: این مانند خود من است. استخوانی از استخوان هایم و قسمتی از بدنم.» (پیدایش / ۲-۲۴-۱۸) و همین افسانه از طریق علمای یهودی در بین مسلمانان منتشر شد و مفسرین و مورخین اسلامی به تفصیل در باره آن سخن گفتند و به تبع آن، شعرا و نویسندگان که علاقه فراوانی به مطالعه کتاب های تاریخی و تفسیری داشتند، تحت تأثیر این افسانه قرار گرفتند. طبری می گوید: « به گفته اهل تورات و دیگر مطلعان، خداوند خوابی بر او انداخت، آنگاه یک دنده او را از طرف چپ بگرفت و جای آن را از گوشت پر کرد و آدم همچنان به خواب بود تا خدا از دنده وی حوا را بیافرید و زنی شد که بدو آرام گیرد و چون خواب از او برفت و برخاست وی را پهلوی خویش دید و چنانکه گفته اند و خدا بهتر داند، گفت: گوشت و خون و همسرم و بدو آرام گرفت. (طبری، ۱۳۵۲، ۱/ ۶۳ و ۶۴، همچنین: طبری، ۱۳۳۹، ۱/ ۵۱-۵۰، گردیزی، ۱۳۸۴: ۴، نیشابوری، ۱۳۸۷: ۳۷، هجویری، ۱۳۸۳: ۳۶۶، لاهیجی، ۱۳۷۱: ۱۹۵).

این موضوع در نظم و نثر پیشین بازتاب گسترده ای داشته:

زن از پهلوی چپ گویند بر خاست
مجوی از جانبِ چپ، جانبِ راست

(نظامی، ۱۳۷۰: ۲۴۹)

این موضوع در شعر معاصر بازتاب چندانی نداشته است:

چون ساق نازک ریواس

از پهلوی چپ آدم

غمخوار و یار و همدم شد

سر بر کشید همزادی

(بهبهانی، ۱۳۸۵: ۷۴۶)

میوه ممنوعه: گندم یا سیب ؟

در قرآن کریم سخن از درختی است که حضرت آدم (ع) و حوا از نزدیک شدن به آن نهی شده اند:

« وَقُلْنَا: يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ » (بقره / ۳۵، همچنین: اعراف / ۱۹)

اینکه « این درخت، چه درختی بود؟ نظرهای گوناگون ارائه شده است: ۱- ابن عباس می گوید: منظور، سنبله گندم بوده است. ۲- ابن مسعود آن را درخت انگور می داند. ۳- ابن جریر می گوید: درخت انجیر بوده است. ۴- از امیر مؤمنان (ع) نقل کرده اند که درخت کافور بوده است. ۵- کلبی می گوید: منظور درخت دانش خیر و شر بوده است. ۶- ابن جُذعان معتقد است: درختی بوده که فرشتگان با خوردن میوه آن جاودانه شدند. » (طبرسی، ۱۳۷۸، ۱ / ۱۹۶)

از بین این نظرها فقط سخن ابن عباس که میوه ممنوعه را خوشه گندم دانسته، مورد توجه شاعران و نویسندگان ادب فارسی قرار گرفت و پیش از آن، طبری، تاریخ نویس و مفسر بزرگ اسلامی، همین نظر را تأیید کرد:

« چون گندم به حلق آدم فروگذشت و به شکم رسید؛ حالی آن حله های بهستی از ایشان فرو ریخت و هردو برهنه و عریان بماندند. » (طبری، ۱۳۳۹، ۱ / ۵۳)

آدم نو زخمه در آمد به پیش

تا برد آن گوی به چوگان خویش

بارگیش چون عقب خوشه رفت

گوی فرو ماند و فرا گوشه رفت

(نظامی، ۱۳۷۰: ۲۴) پدرم

روضه رضوان به دو گندم بفروخت نا خلف باشم اگر به جوی نفروشم

(حافظ، ۱۳۶۸:

۲۲۲)

برخی از شعرای معاصر نیز بر اساس همین عقیده اشاراتی دارند:

دلم فریفت بهشتی جمالِ گندمگون

بتی چنانکه مگر گندمی، نیای مرا

(اخوان ثالث، ۱۳۴۸: ۱۹، همچنین:

۱۹۲)

... چون دانه های گندم ، از خاک می دمد

در گندمش، دو پاره خاک و بهشت پاک.

در جستجوی دانه شترین گندمش، همایش ملی پژوهش های ادبی

چون خوشه ای جدا شدم از ساقه دممش،

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

افتاده ام از بهشتِ دل آسودگی به خاک.

(نادر پور، ۱۳۸۲: ۶۲۲)

در کتاب مقدس از میوه ممنوعه به درخت دانایی تعبیر شده است:

« خداوند خدا آدم را امر فرموده، گفت: که از تمامی درختان باغ مختاری که بخوری ؛ اما از درخت دانستن

نیک و بد مخور؛ چه در روز خوردنت از آن مستوجب مرگ می شوی.» (پیدایش، ۲ / ۱۸-۱۶)

همچنان که در قرآن کریم از میوه ممنوعه نامی برده نشد؛ ولی پیرامون نام آن در تفاسیر و تواریخ سخن ها گفته ش، گویا این اتفاق برای اهل تورات هم افتاده است. با توجه به منابع موجود و حتی مراجعه به سایت گوناگون این مطلب روشن نشد که چرا و از کجا در شعر معاصر به موارد فراوانی بر می خوریم که علاوه بر گندم، سیب را هم میوه ممنوعه دانسته اند؛ ولیکن در کتاب فرهنگ تلمیحات شعر معاصربه همین یک جمله اکتفا شده و پس از آن شواهد شعری نقل گردید: « مفسرین مسیحی و یهودی آن را سیب دانسته اند.» (محمدی، ۱۳۷۴: ۵۴) دکتر شمیسا نیز در فرهنگ تلمیحات به این نکته اشاره دارد که « برطبق یکی از روایات، عزرائیل سیبی از بهشت برای موسی (ع) می آورد و موسی با بوییدن آن جان می سپارد.» (شمیسا، ۱۳۷۱: ۵۶۶) چنانکه در بیت مولانا هم بدان اشاره شده:

سیب را بو کرد موسی جان بداد باز جو آن سیب ز سیستان کیست؟

(مولوی، ۱۳۷۵، ۱ / ۴۳۲)

به هر حال، شواهد فراوانی که از شعر معاصر در دست است، نشان می دهد که شاعران اقبال زیادی به این موضوع داشته اند:

انجمن علمی زبان ادبی فارسی

همه می دانند

که من و تو از آن روزنه سرد عبوس
سهمین همایش ملی پژوهش های ادبی

باغ را دیدیم

و از آن شاخه بازیگر دور از دست
۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

سیب را چیدیم

(فرخزاد، ۱۳۷۷: ۳۸۴-۳۸۳)

چه تلخ است این سیب

که از درخت گناه

بی شرم

می افتد،

و شرم که

بر عارض فرشته هم دیگر ارغوانی نیست.

(آتشی، ۱۳۸۶، ۱ / ۷۴۰)

دستی نبرده ام سوی سبیش

شیطان نه با من است و فریبش

عریانم و بری ز گناهم

حواّ نما، فرشته نهادم

(بهبهانی، ۱۳۸۵: ۸۰۲، همچنین: ۶۴۷، ۶۵۲، ۱۱۳۴)

عصر حواّ در میان باغ سبب

عصر آدم بی سلاح و بی صلیب

(عزیز، ۱۳۷۵: ۷۷)

آنچه که بر زیبایی این افسانه در شعر فارسی می افزاید، آن است که برخی از شعرا این دو دیدگاه متفاوت مسلمانان، یهودیان و مسیحیان را در باره میوه ممنوعه پذیرفته اند و به هر دوی آنها در یک قطعه اشاره کردند، گویا آنان می خواهند که بین ادیان پیوند بر قرار کنند و اختلافات آنان را ناشی از تفاوت دیدگاه ها تعبیر کنند که در حقیقت و اصل موضوع خدشه ای وارد نمی کند، نظیر ابتکاری که مولانا در پیوند دو ایده ناهمگون، در باره ذبیح الله بر قرار کرده است. بر اساس اعتقاد یهودیان ذبیح الله اسحاق است و مسلمانان، ابراهیم را ذبیح الله می دانند. شاید مولانا برای کم کردن این نوع اختلافات بین ادیان، خواسته این نکته را تأکید کند که حقیقت امر تسلیم در برابر حق است:

جان ابراهیم مجنون گشت اندر شوقِ او تیغ را بر حلقِ اسماعیل و اسحاق می زند

(مولوی، ۱۳۷۵، ۱ / ۷۳۸)

منوچهر آتشی در شعری با عنوان: تا باغ سبب، ضمن اشاره به گمراهی حضرت آدم(ع) - که بر گرفته از تعبیر قرآنی (طه / ۱۲۱) است - به این موضوع اشاره دارد و در ضمن پیوند عقیده یهودی - مسیحی و اسلامی در شعر او نمود خاصی دارد:

و آوازِ سیب و گندم و گمراهی را
در کوچه های آتش، تحریر می دهد...

تا باغِ سیب

راهی دراز و پنهان در پیش است...

تا باغِ سیب

چرخِ هزار بارهٔ رنگین خواهم داشت.

(آتشی، ۱۳۸۶، ۱ / ۴۹۱ - ۴۸۹)

و تو

سیبِ دلم را که گاز بزنی

شعری از آن بر می آید

که زخمی لذیذ و آهی رنگین است

ششمین همایش ملی پژوهش های ادبی بانوی گندمی

از میانهٔ گندم ها

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

چه می آورد

جز وسوسهٔ گناه؟

(همان: ۱ / ۶۸۵؛ همچنین: ۷۸۰ و ۷۷۹)

بر اساس این افسانه، حضرت حوا(ع) سبب فریب حضرت آدم(ع) شد؛ زیرا به تحریک شیطان، این حوا بود که پیشنهاد خوردن میوهٔ ممنوعه را به انسان داد. سر چشمهٔ این افسانه عالمی یهودی است: «از ابن وهب آورده اند که: شیطان، حوا را وسوسه کرد و پیشِ درخت آورد.» (طبری، ۱۳۷۵، ۱ / ۶۸) دیدگاه شرم آوری دیگری هم وجود دارد و شگفت از این گونه تاریخ نگاران که بی توجه و از روی سهل انگاری

تسلیم اسراییلیاتی شدند که خسارت جبران ناپذیری به اعتبار برخی از متون تاریخی و تفسیری وارد آورده است، نظیر آنچه که طبری بدون نقد و نظر در پیرامون این افسانه جعلی، نقل قول کرده است: «از سعید بن مسیب آورده اند که: قسم می خورد که آدم به وقت خوردن از میوه ممنوعه عاقل نبود، حوا به او شراب خوراند و چون مست شد؛ او را سوی درخت کشانید.» (همان: ۶۹) مصدق ضمن انعکاس دیدگاه های اهل کتاب و مسلمانان در باره میوه ممنوعه، به این خطای حوا هم اشاره دارد:

درخت سیب، زانو پیش سرو آن گونه خم کرده

که حوا تحفه بی بهر فریب آدم آورده

(بهبهانی، ۱۳۸۵: ۵۴۵)

آه ای پدر! مگر،

گندم چقدر شیرین بود؟

و سیب سرخ و سوسه حوا را

در دامن فریب چرا افکند؟

نفرین به دیو و سوسه

سومین همایش ملی پژوهش های ادبی

نفرین به هشیاری.

۱۳۹۱ ماه ۵ و ۶ دی

(مصدق، ۱۳۸۶: ۱۱۶-۱۱۵، همچنین: ۲۴۸)

سپهری (۱۸۱- ۱۸۰) با ساختن ترکیب بدیع میوه تاریک در شعری با همین عنوان هنرنمایی کرده است و در جای دیگر با توجه به این افسانه، آغاز زندگی بشر در روی زمین را نتیجه غفلت حوا (س) می داند:

و با نشستن یک سار روی شاخه یک سرو

کتاب فصل ورق خورد

و سطر اول این بود:

حیات، غفلتِ رنگینِ یک دقیقه حواست.

(سپهری، ۱۳۸۶: ۳۱۳-۳۱۲، همچنین: ۳۲۵)

برگ انجیر، پوشش آدم و حوا (علیهما السلام)

در قرآن کریم آمده است که حضرت آدم و حوا (علیهما السلام) پس از خوردن میوه ممنوعه برهنه گردیدند و سپس خود را با برگ درخت پوشاندند:

« فَدَلَّهُمَا بِعُرْوَرٍ فَلَئِمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتَا لَهُمَا سَوَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ ... » (اعراف / ۲۲، همچنین: طه / ۱۲۱)

ترجمه: و به این ترتیب، آنها را با فریب (از مقامشان) فرود آورد و هنگامی که از آن درخت چشیدند، اندامشان (عورتشان) بر آنها آشکار شد و شروع کردند به قرار دادن برگ های (درختان) بهشتی بر خود تا آن را بپوشانند.

در کتاب مقدس هم به برهنه شدن آدم و حوا پس از خوردن میوه ممنوعه اشاره شد، افزون بر این، در کتاب مقدس آمده که آن دو خود را با برگ انجیر پوشاندند و ابلیس به کمک مار نخست، حوا را فریب داد و سپس حوا، آدم (ع) را برای خوردن میوه ممنوعه تحریک کرد: « مار از تمامی جانوران صحرا حيله ساز تر بود که خداوند خدا آفریده بود و به زن گفت: آیا خدا فی الحقیقه گفته است که از تمامی درختان باغ مخورید و زن به مار گفت که از میوه درختان باغ می خوریم؛ اما از میوه درختی که در وسط باغ است خدا فرموده است که از آن مخورید و آن را لمس ننمایید، مبادا که بمیرید و مار به زن گفت که البته نمی میرید و حال اینکه خدا می داند روزی که از آن می خورید چشمان شما گشوده شده، چون خدایانی که نیک و بد را می دانند خواهید شد. پس زن درخت را دید که به خوردن نیکوست و این که در نظرها خوش آیند است و درختی که مر دانشمندی را مرغوب است، پس از میوه اش گرفت و خورد و به شوهر خودش داد که خورد. آنگاه چشم های هر دوی ایشان گشوده شده، دانستند که برهنه اند و برگهای درخت انجیر را دوخته از برای خود فوطه ساختند.» (پیدایش، ۳ / ۷-۱)

این که علامه طبرسی (چنان که در سطور پیشین اشاره شد) به نقل از ابن جریر یهودی که بعد از تظاهر به اسلام کرد، میوه ممنوعه را انجیر می داند (طبرسی، ۱۳۷۸، ۱ / ۱۹۶)، منبعث از دیدگاه کتاب مقدس است که به برگ انجیر اشاره کرده و در متون تفسیری و تاریخی در باره آن سخن گفته شد:

«... پس هریکی، بلگی از درخت انجیر باز کردند و بر عورت خویش بر نهادند.» (طبری، ۱۳۳۹، ۱ / ۵۳)

در متون تاریخی نیز آمده: «گویند: آن برگ ها، برگ درخت انجیر بودند. درختی که آدم و حواء از آن خوردند.» (ابن اثیر، ۱/۱۳۷۴، ۳۶)

خاقانی نیز همین موضوع را با تعبیری بسیار شاعرانه و با بیانی لطیف، در منشآت خویش تکرار می کند: «درختک انجیر متزلزل ساق تر از عمود صبح کاذب، بالای سر سایه می افگند. می دانست که من بنده، آدم آسا از بهشت موطن بیرون افتاده ام و سنت چنان رفته است که از بهشت بیرون کرده را برگ انجیر پوشانند.» (خاقانی، ۱۳۸۴: ۴)

هنر شاملو به خاطر به کار بردن تلمیحات گوناگون در این قطعه کوچک ستودنی است که در واقع، چکیده این افسانه طولانی است، از قبیل: بهشت، مار، سیب، گندم، برگ انجیر و شرم آدم و حوا از برهنگی خویش: سنگ پاره یی بی تمیز که در خشکای خمیره اش هنوز

خود را خیر از خویشان نبود، ششمین همایش ملی پژوهش های ادبی

که هنوز نه بهشتی بود

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

نه ماری و سیبی،

نه انجیرینی که برگ اش

درز گندم را شرم آموزد.

(شاملو، ۱۳۸۳: ۹۸۷)

بهبهانی نیز بر اساس این افسانه که منبعث از کتاب مقدس است، مار را متهم به فریب آدم (ع) می کند:

ماری خزید و اغوا کرد با قلبشان ستم ها کرد

در تنگ خانه موران توفان به پا ز شبنم شد
 ناگه دو جسم و عریانی ناگه دو برگ و حیرانی
 ماری فریب ما را داد کاین سر نوشت را بنیاد
 از بام خلقت آدم تا شام ختم عالم شد.

(بهبهانی، ۱۳۸۵: ۷۴۷-۷۴۶)

در ادب پیشین نیز این افسانه بازتاب فراوانی دارد، با این تفاوت که طاووس نیز به عنوان دستیار مار در این فریب نقش داشته است:

نقش پرش صد چه بل که صد هزار.....

رفت بر من از قضا کاری نه نیک

تا بیفتادم به خواری از بهشت

(عطار، ۱۳۸۴: ۲۶۹)

بعد از آن طاووس آمد ز رنگار

گرچه من جبریل مرغانم؛ ولیک

یار شد با من به یک جا مار زشت

نقش کبوتر و کلاغ در توفان نوح (ع)

نقل است که حضرت نوح (ع) پس از توفان و ایجاد آرامش نسبی، ابتدا برای بررسی اوضاع و احوال، کلاغ را به بیرون از کشتی فرستاد؛ اما کلاغ هرگز بر نگشت، سپس کبوتر را مأمور این کار کرد. سر چشمه این داستان را باید در کتاب مقدس جستجو کرد: « بعد از چهل روز نوح پنجره کشتی را باز کرد و کلاغ سیاه بیرون رفت و دیگر بر نگشت. او همین طور در پرواز بود تا وقتی که آب فرو نشست. پس نوح کبوتری را بیرون فرستاد تا ببیند که آیا آب از روی زمین فرو نشسته است یا خیر؟ اما کبوتر جایی برای نشستن پیدا نکرد، چون آب همه جا را گرفته بود. پس به کشتی برگشت و نوح او را گرفت و در کشتی گذاشت. هفت روز دیگر صبر کرد و دوباره کبوتر را رها کرد. وقت عصر بود که کبوتر در حالی که یک برگ زیتون تازه در منقار داشت، به نزد نوح برگشت. نوح فهمید که آب کم شده است. بعد از هفت روز دیگر دوباره کبوتر را بیرون فرستاد. این مرتبه کبوتر به کشتی برگشت.» (پیدایش / ۸ / ۱۲-۶)

آنچه که در تاریخ یعقوبی آمده است و سپس در ادب فارسی بازتاب داشته، با کتاب مقدس نسبت به دیگر متون مطابقت بیشتری دارد:

« نوح پس از آرام گرفتن کشتی، چهار ماه توقف کرد. آنگاه غراب را فرستاد تا خبر آب را باز یابد. غراب مردارهای روی آب را دید و بر آنها افتاد و باز نگشت. پس نوح کبوتر را فرستاد و او برگ زیتونی آورد و نوح دانست که آب فرو نشسته است.» (یعقوبی، ۱۳۷۱، ۱ / ۱۳)

در ادب پیشین ابیاتی که تلمیح به این افسانه باشد، دیده نشد؛ ولیکن در شعر معاصر به فراوانی به این موضوع اشاره شده است:

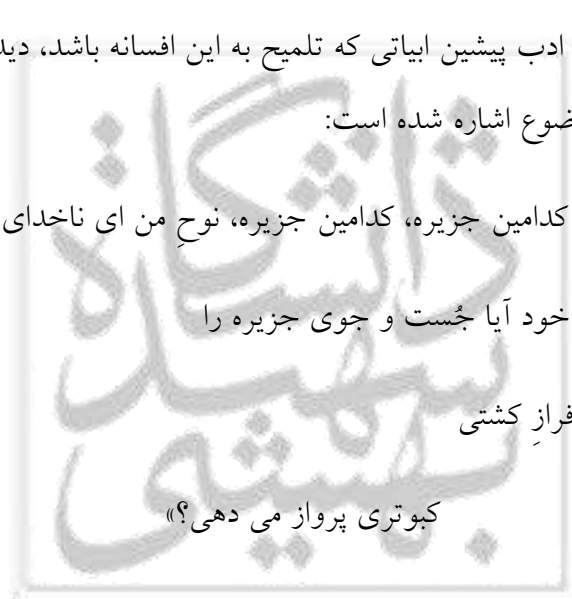
اما کدامین جزیره، کدامین جزیره، نوح من ای ناخدای من؟

تو خود آیا جُست و جوی جزیره را

از فرازِ کشتی

کبوتری پرواز می دهی؟»

(شاملو، ۱۳۸۳: ۵۹۸)



طوفانِ نوحِ دیگر و بالِ کبوتری
ششمین همایش ملی پژوهش های ادبی

که می خورد به زهره و مریخ تا مگر

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱
جوید برای کشتی او جای لنگری.

(شفیع کدکنی، ۱۳۷۶: ۱۶۳)

« با نوح نا امید:

پرنده ای که از آفاقِ آب بر می گردد

پیامی از طرفِ آب دارد و بس.

(آتشی، ۱۳۸۶، ۱ / ۵۵۴-۵۵۵)

بر اساس همین افسانه، موش در کشتی نوح (ع) فراوان شد و باعث آزار ساکنان آن شد، شفیعی کدکنی در شعری با عنوان «نوح جدید» به آن اشاره دارد: « دو جانور زیادت آمد: گربه و خوک در سفینه، کی از موش و پلیدیهای سرگین ستوه شدند و نوح دست بر روی شیر فروذ آورد. گربه از بینی وی اندر اوفتاد و از موش برستند و دست به روی فیل فروذ آورد، خوک همچنان از بینی وی بیوفتاد و این هر دو جانور عظیم مانند به شیر و فیل اند و پیش از طوفان نَبُذند.» (گردیزی، ۱۳۸۴: ۱۸)

نوح جدید ایستاده بر در کشتی

کشتی او پر ز موش و مارِ صحاری

لیک دران نیست جای بهرِ کبوتر

لیک دران نیست جای بهرِ قناری.

(شفیعی کدکنی، ۱۳۷۶: ۱۲۰)

این که در ادب پیشین، خلقت گربه را نتیجه عطسه گربه دانسته اند، منبعث از همین افسانه است:

انجمن علمی زبان ادبی فارسی

آری! آری! گربه هست از عطسه شیر ژیان

زاده طبع من اند اینها که خصمان من اند

(خاقانی، ۱۳۵۷: ۳۲۸، همچنین: ۳۳۵، و مولوی، ۱۳۷۵، ۱)

ششمین همایش ملی پژوهش های ادبی

۳۱۱، ۲ / ۸۳۵

درداستانی عجیب که طبری به نقل از ابن عباس آورده، حضرت عیسی (ع) به درخواست حواریون که پرسش هایی از کشتی نوح (ع) داشتند، بر سر قبر سام پسر نوح (ع) می آید و به اذن خداوند او را زنده می کند:

« عیسی بدو { سام پسر نوح } گفت: نوح چگونه دانست که آب فرو رفته است؟

گفت: کلاغ را فرستاد که خبر آرد و مرداری یافت و روی آن افتاد و نوح نفرین کرد که همیشه ترسان باشد، بدین سبب به خانه خو نگیرد. پس از آن کبوتر را فرستاد که باز آمد و برگ زیتون به منقار و گل به

پای داشت و بدانست که آب فرو رفته است و خطی را که به گردن دارد، طوق او کرد و دعا کرد که اهل انس باشد. بدین سبب با خانه ها خو گیرد.» (طبری، ۱۳۷۵، ۱/ ۱۲۴، همچنین: نیشابوری، ۱۳۸۷: ۷۹)

زاغ، نفرین، کلاغ و توفان در ابیات زیر اشاره به همین افسانه است:

خوشخوان باغِ شعرِ من، زاغِ غریب است

-نفرینی شعر خداوندان گفتار-

... از کولیان خانه بر دوش کلاغان

گاهی که توفان می درد پرهایشان را.

(آتشی، ۱۳۸۶، ۱/ ۲۳)

انگشتی سلیمان (ع)

یکی از داستان های بی پایه و اساس که توهین به ساحت مقدس حضرت سلیمان (ع) محسوب می گردد، ماجرای ربوده شدن انگشتی آن حضرت، توسط شیطان دریا به نام صخرِ اجنی و معزول شدن آن حضرت از قدرت است؛ زیرا بر اساس این افسانه، اسم اعظم بر آن انگشتی حک شده بود و آن حضرت سلیمان با آن اسم فرمانروایی می کرد. طبری این داستان را به نقل از وهب بن مُنبّه یهودی نقل می کند که بسیار طولانی است. خلاصه داستان این است که: یکی از پادشاهان جزایر دریا به نام صیدون در نبرد با حضرت سلیمان کشته می شود و دختر زیباروی او که از جمله اسرا بود، به همسری آن حضرت انتخاب می شود، این دختر از سلیمان (ع) می خواهد تا شیطان ها، تصویر پدرش را در خانه اش نقش کنند تا با دیدن آن آرام گیرد؛ اما او دور از چشم سلیمان (ع) با ندیمانش به آن تصویر سجده می کند. آصف بن برخیا وزیر، آن حضرت را از این امر مطلع می کند؛ ولی عقوبت این سهل انگاری برای حضرت سلیمان، گم شدن انگشت و معزولی از قدرت بود:

«... زنی در خانه سلیمان بود، آمینه نام که وقتی { سلیمان } به آبریز می شد یا زنی خواست دید، انگشت بدو

می داد تا پاکیزه شود و انگشت را جز با طهارت به دست نمی کرد و پادشاهی وی به انگشت وابسته بود و

آن روز به رسم همیشه انگشت به او داد و به آبریز رفت و شیطان دریا که نامش صخر بود به صورت

سلیمان پیش آمینه آمد و انگشتر بگرفت و برفت و بر تخت سلیمان نشست و پرنندگان و جن و انس بر او گرد آمد. سلیمان بدانست که نتیجه گناهِش ظاهر شده. چون چنین دید به دریا رفت و برای مردم دریا ماهی به بازار می برد و هر روز دو ماهی به او می دادند و شب، یکی را به بهای نان می داد و دیگری را بریان می کرد و می خورد و چهل روز بدین گونه گذشت به شمار ایامی که در خانه وی بت پرستیده بودند. چون چهل روز به سر رسید؛ شیطان از تخت بگریخت و به دریا گذشت و انگشتر در آن افکند و ماهی ای آن را بلعید و یکی از صیادان، ماهی را بدید و بگرفت و سلیمان آن روز برای او کار کرده بود و چون شب آمد و دو ماهی او را بداد یکی همان بود که انگشتری را بلعیده بود....» (طبری، ۱۳۷۵، ۲/ ۴۱۷-۴۱۳)

ابیات زیر به این افسانه واهی اشاره دارد:

خراسان خاتم جم بود و بر بودند

ملک باحشمت جم چون عزیمت کرد ازین کشور

دیوانش

بشد خاتم زدست دیو و باطل

کنون چون شاه با فر سلیمان باز جای آمد

گشت دستانش

انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی
(بهار، ۱۳۸۱: ۲۸، همچنین: ۵۹، ۲۱۶، ۳۲۶)

زیر لب باخویش گفت: آن روزها
سهمین همایش ملی پژوهش های ادبی

همسر من، همدم این زن نبود-

این سلیمانی نگین تابناک
۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

این چنین در دست اهریمن نبود!

(بهبهانی، ۱۳۸۵: ۲۵۵)

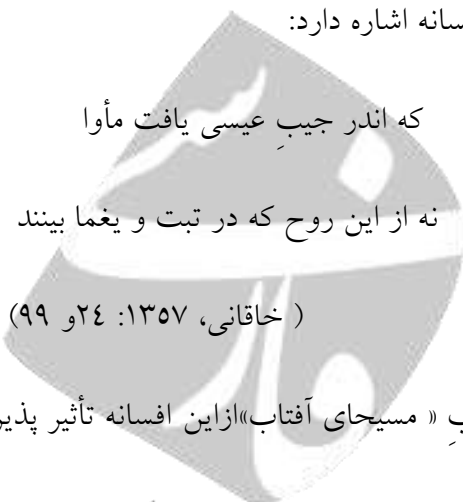
عیسی (ع) و صلیب

به فرموده قرآن کریم پایان کار حضرت عیسی (ع) عروج به آسمان است و دیگری به جای او مصلوب شد:

« وَ قَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ أَوْ مَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَّبُوهُ وَلَكِنَّ شُبَّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ

اِخْتَلَفُوا فِيهِ لَقِيَ شَكَّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا. بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا. (نساء / ۱۵۸ - ۱۵۷)

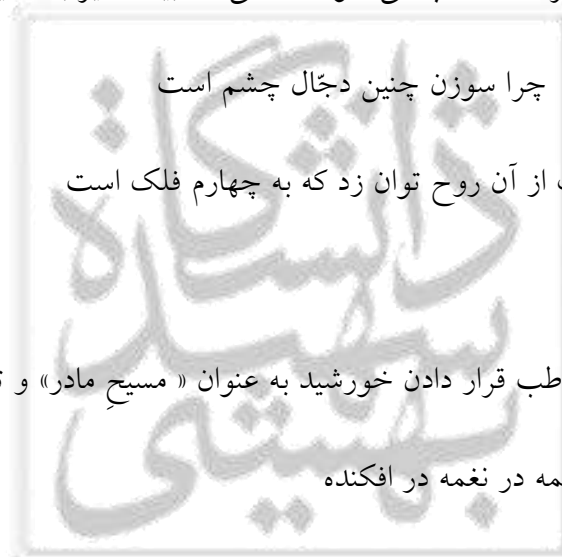
مطابق افسانه ها حضرت عیسی (ع) هنگامی که به آسمان سوم یا چهارم - که خانه زهره و خورشید است - می رسد، توسط فرشتگان مورد بازدید قرار می گیرد و چون در جیب (= گریبان) او سوزن یافت می شود که نشان از دلبستگی آن حضرت به دنیا بود، در آنجا متوقف می گردد و حقّ عروج به آسمان های دیگر از او سلب می شود. خاقانی در ابیات زیر به همین افسانه اشاره دارد:



که اندر جیبِ عیسی یافت ماوا

نه از این روح که در تبت و یغما بیند

(خاقانی، ۱۳۵۷: ۲۴ و ۹۹)



چرا سوزن چنین دجال چشم است

لاف از آن روح توان زد که به چهارم فلک است

نغمه در نغمه در افکنده

مخاطب قرار دادن خورشید به عنوان « مسیحِ مادر » و ترکیب « مسیحای آفتاب » از این افسانه تأثیر پذیرفته:

انجمن علمی زبان ادبی فارسی

ای مسیحِ مادر! ای خورشید!

ششمین همایش ملی پژوهش های ادبی (شاملو، ۱۳۸۳: ۵۴۸)

آسیمه سر، به چاره برون جست با شتاب

پرواز کرد سوی مسیحای آفتاب
۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

(مشیری، ۱۳۸۴، ۲ / ۸۴۸)

برخلاف قرآن کریم، یهودیان معتقدند که حضرت عیسی به صلیب کشیده شد: «صلیب نمودن در نزد رومیان، بدترین مرگ ها و قبیح ترین موت ها بود و آن را برای خیانت کاران نگاه می داشتند و مصلوب را ملعون می دانستند و می بایست که او را برهنه نموده و پس از آنکه او را تازیانه می زدند، وی را مجبور می نمودند که صلیب خود را بر داشته به قتلگاه برسد... و دست و پایش را مجبوراً کشیده با میخ های آهنین

میخ کنند... و خداوند ما عیسی مسیح منتهای درد و خجالت و عاری را که به تعریف و توصیف نیاید،
متحمل شد...» (هاکس، ۱۳۸۳: ۵۵۹-۵۵۶، همچین: انجیل متی، باب ۲۶ و ۲۷)

در ادب پیشین به ندرت، موضوع به صلیب کشیده شدن عیسی (ع) که مطابق با عقیده مسیحیان است،
اشاره شده:

زنار خطی، عید مسیحا رویت من کشته آن صلیب عنبر بویت

(خاقانی، ۱۳۵۷: ۷۰۵؛ همچین: ۲۴، ۲۸، ۱۳۶، و...)

چو عیسی بر کشد خود را صلیبی

(نظامی، ۱۳۷۰: ۲۵۰)

« در شعر معاصر { بر خلاف پیشینان } بیشتر به روایات مسیحی اشارت شده است » (محمدی، ۱۳۷۴:
۳۲۶) از بین شاعران معاصر، شاملو و مشیری بیش از دیگران به این موضوع پرداخته اند.

عیسا بر صلیبی بی هوده مرده است

...و کاج سر فرازِ صلیب چنان پُر بار است

که مریم سوگ وار **شومین همایش ملی پژوهش های ادبی**

عیسای مصلوب اش را باز نمی شناسد.

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

(شاملو، ۱۳۸۳: ۳۹۳، همچین: ۴۴۱، ۵۸۱ تا ۵۸۴، ۹۲۳، ۹۵۰)

بنا به اشاره کتاب مقدس مصلوب را چار میخ می کردند و حضرت مسیح نیز از این امر مستثنی نبود:

و شعرِ زندگیِ هر انسان

که در قافیه ی سُرخِ یک خون پذیرد پایان

مسیح چار میخِ ابدیتِ یک تاریخ است

(همان: ۶۵)

تنِ مَسِيحِ طَبِيعَتِ بَه چَار مِيخِ سَتَم

سَرش بَه سِينَهُ اَندَوِه جَاوَدَانِي خَم!

(مشیری، ۱۳۸۴، ۱/ ۶۹۳، همچین: ۲/ ۱۰۱۳ و ۱۳۴۵)

بنا به گفته کتاب مقدس، شخص مصلوب، دار را خود بر دوش می کشید و آن را به قتلگاه می برد:

آیا درین خاک مسیحایی که هستی

هرگز صلیبی را به دوش خود کشیدی؟

(نادر پور، ۱۳۸۲: ۸۵۴-۸۵۳)

در شعر معاصر، عناوین برخی از شعرها نیز با عنوان صلیب آمده: مردِ مصلوب: شاملو/ ۹۱۸؛ بر صلیبی دوگانه، صلیب و ساعت: نادر پور، ۷۴۲، ۸۵۱؛ مسیح بر دار و بر صلیب، مشیری، ۱/ ۶۹۱ و ۲/ ۱۳۴۵ و.....

أَب، إِبْن و رُوحِ الْقُدُسِ

قرآن کریم بر عقیدهٔ تثلیث مسیحیان خطّ بطلان کشیده و در موارد فراوان آنان را به خاطر این عقیده سرزنش کرده است: « گروهی گفتند: عیسی پسر خداست. چنان که گفت: وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ (توبه / ۳۰) و گروهی گفتند: عیسی و مریم و خدای، هر سه خدایانند، چنان که گفت: لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ (مائده / ۷۳) و گروهی گفتند: عیسی خودِ خداست. چنان که گفت: لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا: إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ (مائده / ۱۷) خدای عزّ و جلّ، همه را کافر خواند و دروغ زن خواند. » (طبری، ۱۳۳۹، ۱/ ۵۹)

در کتاب مقدس از عیسی با عنوان پسر و فرزند خدا یاد شده است، از جمله:

« آغَاذِ بَشَارَتِ عِيسَايِ مَسِيحِ فَرَزْنَدِ خَدَا ... » (انجیلِ مَرْقُسِ / ۱/ ۱، همچین: یُوَحْنَا / ۲۰ / ۱۷)

اما در قاموس کتاب مقدس در توجیه این گفتار آمده است که:

« أب: (پدر). در بسیاری اوقات این لفظ به وجود آورنده یا خالق مطابق است؛ مثلاً یوسف برای فرعون پدر؛ یعنی مشیر و مهیا کننده بود و خدا پدر انسان؛ یعنی خالق ایشان خوانده شده است. لکن چون ما حقوق

فرزندی را به واسطه گناه از دست دادیم به خاطر مسیح باز آن اسم گرامی و محبوب را به زبان آورده
خداوند را پدر خود می خوانیم.» (هاکس، ۱۳۸۳: ۲)

در برخی از متون عرفانی نیز برای این موضوع توجیه دیگری آورده شد:

« چون فرمود که: افلاک پدر است، می فرماید که:

از آن گفته است عیسی گاه اسرا که آهنگ پدر دارم به بالا

منقول است که عیسی (ع) پیش از عروج به آسمان می فرمود: اَنی ذاهبٌ الی اَبی و اَبیکم السَّماوی.»

(لاهیجی، ۱۳۷۱: ۵۷۰)

اشاره خاقانی در این بیت به همین سخن است:

چه معنی گفت عیسی بر سر دار که آهنگ پدر دارم به بالا

(خاقانی، ۱۳۵۷: ۲۶)

زیباترین برداشت عرفانی از موضوع تثلیث در این ابیات می توان مشاهده کرد:

در کلیسا به دلبری ترسا گفتم: ای جان به دام تو در بند

تسسمین همایش ملی پژوهش های ادبی

ره به وحدت نیافتن تا کی ننگ تثلیث بر یکی، تا چند؟

نام حق یگانه چون شاید که آب و این و روح قدس نهند؟

لب شیرین گشاد و با من گفت وز شکر خنده ریخت از لب قند

که گر از سر وحدت آگاهی تهمت کافری به ما مپسند

در سه آینه شاهد ازی پرتو از روی تابناک افکند

سه نگردد بریشم آر او را پرنیان خوانی و حریر و پرند

ما در این گفتگو که از یک سو شد ز ناقوس این ترانه بلند

وحدہ لا الہ الا هو کہ یکی هست و هیچ نیست جز او

(هاتف اصفہانی، ۱۳۸۸: ۴۹-۴۸)

برخی از متون ادبی و عرفانی، عقیدہ تثلیث را مورد شماتت قرار دادند:

« چنان کہ عیسیٰ، علیہ السلام، دلیل گشت قومی را بہ معرفت و قومی را حجاب آمد از معرفت. تا گروهی گفتند: این بندہ خدای است، عزّ و جلّ و گروهی گفتند پسرِ خدای است.» (ہجویری، ۱۳۸۳:

۳۹۹)

خورشید بہ تہمت خدائیت ابن اللہ بر نگین نویسد

(خاقانی، ۱۳۵۷: ۵۹۴)

گرچہ مسیح را حذر است از دمِ یہود از گفتہ نصاری ہم می کند حذر

طعنِ حرامزادگی آرچہ بد است بد اما خجالتِ دمِ ابن اللہی بتر

(همان: ۸۸۵)

در شعر معاصر، عقیدہ تثلیث بدون نقد پیرامون آن، مطابق با تفکر مسیحیان بیان شدہ:

ششمین ہمایش ملی پژوهش های ادبی انسانی برتر از آفریدگان خویش

برتر از آب و ابن و روح القدس. ۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

پیش از آن کہ جسم اش را فدیہ ی من و خداوند پدر کند

فروتانہ بہ فرو شدن تن در داد

تا کفّہ ی خدایی ما چنین بلند برآید.

(شاملو، ۱۳۸۳: ۹۲۴)

... و فریادِ شہیدشان

به هنگامی که بر صلیب نادانیِ خلق

مصلوب می شدند:

ای پدر، اینان را بیامرز

چرا که ، خود نمی دانند

که با خود چه می کنند! « (همان: ۵۲۵)

هاروت و ماروت، زهره و بابل

از جمله داستانهای جعلی و ساختگی قصه هاروت و ماروت است که متأسفانه مفسرین و به تبع آن کتب تاریخی با آب و تاب فراوان آن را شرح داده اند:

« مفسران و اصحاب حدیث و نقله آثار گفتند: فریشتگان آسمان تعجب کردند از ظلم بنی آدم و بی رسمیهها و پرده دریدن و خون ریختن ایشان، گفتند: خداوند این زمین داران و خاکیان را بر گزیدی و ایشان ترا نافرمانند. رب العالمین گفت: اگر آن شهوت که دریشان مرگب است در شما بودی؛ حال شما همچون حال ایشان بودی. رب العالمین گفت: اکنون دو فریشته اختیار کنید از همه فریشتگان تا ایشان را به صفت بنی آدم بر آریم و شهوت دریشان مرگب کنیم. هاروت و ماروت را بر گزیدند که از همه عابد تر و خاشع تر بودند. خداوند عز و جل ایشان را به زمین فرستاد تا حکم کنند و کار گزارند میان خلق و شهوت در ایشان آفرید، چنانکه در فرزندان آدم. ایشان بیامدند و به روز حکم می کردند و کار خلق می گزاردند و به شب بر آسمان می شدند به متعبد خویش. آخر روزی زنی آمد پیش ایشان به مجلس حکم با خصمی که داشت و نام آن زن زهره بود، نیکو روی که جمال وی بغایت کمال بود و در دل ایشان هواء آن زن افتاد. به یکدیگر باز گفتند، آنگه ترافع و حکم آن زن در تأخیر نهادند تا وی را به خانه خواندند و کام از وی طلب کردند. آن سر وازد. آنگه گفت: اگر شما را مرادی است از من بت پرست باید شدن، چنانکه آن زن و قتل کردن و خمر خوردن. ایشان گفتند: این نه کار ماست که ما را از این نهی کرده اند و پرهیز فرموده. آن روز رفت دیگر روز همین حدیث بود و جواب همان. سدیگر روز هوی بغایت رسید و صبرشان برمید. گفتند: از آنچه فرمودی، خمر خوردن آسانتر است. ندانستند که خمر مجمع جنایت است و اصل گناهان. قال النبی صلعم: الخمر أمُّ الخبائث» پس خمر خوردند تا مست شدند و کام خود از آن زن بر گرفتند.... و گفته اند نام

اعظم آن زن را در آموختند تا قصد آسمان کرد، پس خُرّاسِ آسمان و گوشوانان او را منع کردند و خدای عزّ و جلّ صورت وی بگردانید تا کوکبی گشت. ۶. اکنون آن ستاره سرخ است: نام وی به زبان عرب، زهره و به زبان عجم، آناهید و به زبان نبطی، بیدخت..... خداوند عزّ و جلّ، ایشان را مُخیر کرد میان عذاب دنیوی و عقبوی و عذاب دنیوی اختیار کردند و در زمین بابل، پس ایشان را سرنگون به چاهی در آویختند تا به قیامت.» (میبدی، ۱۳۷۶، ۱: ۲۹۶-۲۹۵؛ همچنین: طبری، ۱۳۳۹، ۱/ ۹۸-۹۵، نیشابوری، ۱۳۸۷: ۱۶)

شاید ماجرای عشق و شیفته شدن هاروت و ماروت به زنی به نام زهره که در این قصّه آمده است، علت باز تاب وسیع آن در زبان و ادبیات فارسی است و به جرأت می توان گفت که تقریباً هیچ دیوانی را نمی یابیم که اشاره به این قصّه نشده باشد. اصل داستان به طور مجمل در قرآن کریم (بقره / ۱۰۲) به گونه ای دیگر آمده است. علامه طباطبایی در نقد این افسانه می گوید:

« این قصّه { هاروت و ماروت } مانند قصّه ای که در روایت سابق آمد { منظور قصّه حضرت سلیمان (ع) و مفقود شدن انگشتری و } مطابق خرافاتی است که یهود برای هاروت و ماروت ذکر کرده اند و باز شبیه خرافاتی است که یونانیان قدیم در باره ستارگان ثابت و سیار داشتند. پس از اینجا برای هر دانش پژوه خُرده بین روشن می شود که این احادیث مانند احادیث دیگری که در مطاعن انبیا و لغزش های آنان وارد شده از دسیسه های یهود خالی نیست و کشف می کند که یهود تا چه پایه و با چه دقتی خود را در میانه اصحاب حدیث در صدر اول جا زده اند تا توانسته اند با روایت آنان به هر جور که بخواهند بازی نموده و خلط و اشتباه در آن بیندازند؛ البته دیگران نیز یهودیان را در این خیانت ها کمک کردند.» (طباطبایی، ۱۳۶۳، ۱/ ۳۶۰)

۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱

همچو هاروت تا به کی در چاه گر مه نخسبی برای به راه

(نیما، ۱۳۷۳: ۱۸۴)

چون مشتری درخشان، چون زهره آشنا امشب دگر به نام صدا می ززم ترا

(اخوان ثالث، ۱۳۵۳: ۶۰)

روشنگران آسمان بودند؛ لیکن بیش از حریفان، زهره می پایید ما را

(همان، ۱۳۶۲: ۱۱)

شاعر در این بیت از دو جانور بابل، هاروت و ماروت را در نظر دارد:

از دو جادوانِ بابل
گویا توان گرفته بود

(بهبهانی، ۱۳۸۵: ۷۴۵)

براساس افسانه‌ها زهره در آسمان چنگ می‌نوازد و به آواز خوانی مشغول است و به عیش و نوش و رقاصی می‌پردازد. « منجمان احکام، این ستاره را کوکب زنان و مردان و مختان و اهل زینت و تجمل و لهو و شادی و طرب و عشق و ظرافت و سخریه و سوگند دروغ نام نهاده‌اند..... با توجه به همین نسبت هاست که شاعران پارسی، زهره را ارغنون زنِ گردون، رودگر فلک، عروس ارغنون زن و چنگی زمزم ساز و بربط زن و زن بربط زن و زهره خنیاگر و.... لقب داده‌اند.» (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۳۴۴-۳۴۸؛ نقل از خرمشاهی، ۱۳۷۸، ۱/ ۱۲۴)

شواهد شعری فراوانی که از سیمین بهبهانی در دست است نشان می‌دهد که بیش از دیگر شعرا به افسانه زهره علاقه مند بوده است. وی در شعری با عنوان « زهره سازی خوش نمی‌سازد » که تضمینی از شعر

حافظ است، به طور مفصل بدان پرداخته است: **ششمین همایش ملی پژوهش‌های ادبی**

ایلخان، ستاره‌ها را
یک به یک نظاره کردی

تا منجمت چه گوید

سوی او اشاره کردی

لافباز چربک انداز
زهره دید و عالمی ناز

آفرین زهره گفتی
عشق را گزاره کردی

زهره را به زین بر گرفتی
دستخوش چنین گرفتی...

زهره چنگ خود غمین زد
ناله‌های آتشین زد...

(بهبهانی، ۱۳۸۵: ۹۳۲-۹۳۱، همچنین: ۷۰۲، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۹۲)

هنرمندی زهره در موسیقی بسیار مورد توجه شاعران معاصر قرار گرفت، از جمله:

خنیاگری زهره:

زهره همچون دخترانِ عشوه کار

می فروشد نازها بر مشتری

بی خبر از ماجرای آسمان

می کند با دلبری خنیاگری

(همان: ۱۴۷)

چنگ زهره:

دوش انعکاسِ ناله امید از این غزل

آتش به چنگ زهره شیرین ترانه زد

(اخوان ثالث، ۱۳۴۸: ۳۰)

انجمن علمی زبان ادبی فارسی

رهی معیری در شعری با عنوان «بزم زهره» به این افسانه اشاره دارد:

یکی بزمِ افلاکی و خسروانی
ششمین مدایش ملی پژوهش های ادبی

که در خور بود زهره چنگ زن را

۵ و ۶ دی، ماه ۱۳۹۱
(رهی معیری، ۱۳۸۵: ۴۷۵)

زهره و رقص:

بر آب چنگ زند خندان

در آن پگاه که نیلوفر

هوای رقص شکفتن را

ظهور زهره بر انگیزد

(بهبهانی، ۱۳۸۵: ۷۶۵)

ز دل این سپاه غم را چو گیاه می درودم

به شراب زهره بر آتش غصه می زدم آب

غزلخوانی زهره:

رخ زهره درخشان لب زهره غزلخوان

به خوش آمدِ سرور سر رهگذر آمد



(بهبهانی، ۱۳۸۵: ۹۳۵)



نتیجه گیری

یکی از جنبه های شاخص ادب فارسی، توجه شایان اهل ادب به موضوعات قرآنی و قصص انبیاست. بخشی از این داستان ها از طریق برخی از علمای یهودی و مسیحی تازه مسلمان با استفاده از منابعی که در اختیار آنان بود در بین مسلمانان رواج یافت؛ متأسفانه نه تنها عوام، بلکه خواص نیز به این نوع از قصه پردازی و افسانه سرایی علمای یهود تازه مسلمان علاقه نشان داده اند و با وارد کردن این افسانه ها و خرافه ها در کتب تاریخی و تفسیری خود، بخشی از این آثار را از اعتبار و ارزش علمی ساقط کردند. اهل ادب که مطالعه متون تفسیری و تاریخی در دستور کار آنان بوده است، نا خود آگاه و از سر بی توجهی بسیاری از این افسانه ها و خرافه گویی ها را به تدریج وارد نظم و نثر کردند. تأثیر این افسانه ها بر ادب فارسی، محدود به دوره خاصی نبوده است و در همه دوره ها نشانه های آن را می توان مشاهده کرد. شعر معاصر نیز از این امر مستثنی نیست. حتی برخی از آنان، نظیر شاملو در استفاده از این منابع اصرار فراوان دارند و شواهد شعری فراوانی که از او در این مقاله ارائه گردید، بیانگر این حقیقت است. اگرچه به موضوع اسرائیلیات در آثار شاعران معاصر به نسبت پیشینیان، کمتر پرداخته شد؛ ولی از لحاظ موضوعی متنوع تر است. مهم ترین موضوعات اسرائیلی که در ادب معاصر بازتاب داشته است عبارت است از: ۱- نحوه

خلقت حضرت حوا (س) که به گفته تورات از دنده چپ آدم (ع) خلق شده است. ۲- میوه ممنوعه که مفسرین اسلامی از آن به گندم و مفسرین اهل کتاب به سیب تعبیر کردند- اگرچه منبع آن به درستی معلوم نیست؛ ولی در شعر معاصر باز تاب گسترده داشته است و در ضمن، شاعران معاصر، هنرمندان این دو اندیشه را به یکدیگر پیوند زدند. ۳- حضرت آدم و حوا (علیهما السلام) پس از خوردن میوه ممنوعه که سبب برهنگی آنان شد، خود را با برگ درخت انجیر پوشاندند و در ضمن، ابلیس به کمک مار نخست، حوا را فریب می دهد و سپس حوا، آدم (ع) را برای خوردن میوه ممنوعه تحریک می کند. ۴- نقل است که حضرت نوح (ع) پس از توفان و ایجاد آرامش نسبی، ابتدا برای بررسی اوضاع و احوال، نخست کلاغ و سپس کبوتر را به بیرون از کشتی می فرستد و کلاغ به خاطر بی مبالاتی در انجام مأموریت مورد نفرین حضرت نوح واقع می شود. ۵- یکی دیگر از داستان های بی پایه و اساس که توهین به ساحت مقدس حضرت سلیمان (ع) محسوب می گردد، ماجرای ربوده شدن انگشتری آن حضرت، توسط شیطان دریا به نام صخر جنی و معزول شدن آن حضرت از قدرت است. ۶- به روایت افسانه سرایان، هنگامی که حضرت عیسی (ع) به آسمان سوم یا چهارم - که خانه زهره و خورشید است- می رسد، توسط فرشتگان مورد بازدید قرار می گیرد و چون در جیب (= گریبان) او سوزن یافت می شود که نشان از دل بستگی آن حضرت به دنیا بود، در آنجا متوقف می گردد و حق عروج به آسمان های دیگر از او سلب می شود؛ بنابراین اکنون در نزد زهره یا آفتاب به سر می برد. ۷- بر اساس گفته کتاب مقدس، حضرت عیسی (ع) به صلیب کشیده شد و در شعر معاصر بر خلاف پیشینیان بیشتر به روایات مسیحی اشارت شده است. از بین شاعران معاصر، شاملو بیش از دیگران به این موضوع پرداخته است و فریدون مشیری در تمامی آثارش فقط به یک موضوع اسراییلی، آن هم ماجرای صلیب به فراوانی اشاره دارد. ۷- در کتاب مقدس در موارد فراوان، از عیسی با عنوان پسر و فرزند خدا یاد شده است. در ادب فارسی به شیوه قرآن کریم، مسیحیان، به خاطر این عقیده، مورد سرزنش قرار می گیرند، اما در برخی از متون عرفانی به دیده توحیدی بدان نگریند و در شعر معاصر مطابق عقیده مسیحیان بدان اشاره های فراوان شده است. ۸- داستان جعلی و ساختگی قصه هاروت و ماروت و شیفته شدن آنان به زنی به نام زهره و سرانجام، سرنگونی آن دو در چاه بابل است.

۱-زاولانه: بندی است از آهن که بر پای ستور و مردم دیوانه و مجرم نهند. (لغت نامهٔ دهخدا) مرحوم دهخدا گویندهٔ این بیت را ابوبکر محمد بن علی خسروی سرخسی از شعرای قرن چهارم هجری می داند.

۲- همچنین: جامی، ۱۳۷۰: ۶۸۶؛ خاقانی، ۱۳۵۷: ۱۲؛ قشیری، ۱۳۷۴: ۶۹۹؛ محمد بن منور، ۱۳۷۸: ۱۷)

۳- شاید به همین دلیل در ادب فارسی این حیوان به مردار خواری موصوف شده است:

چه مانی بهر مرداری چو زاغان اندرین پستی

قفس بشگن چو طاووسان، یکی بر پر، برین

بالا

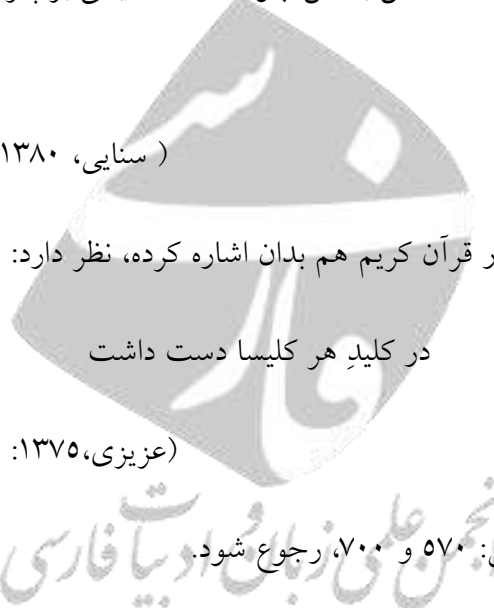
(سنایی، ۱۳۸۰: ۵۲)

۴- عیسی و صلیب: بیت زیر به این خطای یهودیان که در قرآن کریم هم بدان اشاره کرده، نظر دارد:

در کلیدِ هر کلیسا دست داشت

قرن ما در قتلِ عیسی دست داشت

(عزیزی، ۱۳۷۵: ۴۳)

۵- برای توضیح بیشتر به متن و تعلیقات همین کتاب ص: ۵۷۰ و ۷۰۰، رجوع شود. 

۶- مولانا در اشاره به این افسانه است که می گوید:

ششمین همایش ملی پژوهش های ادبی

چون زنی از کار بد شد روی زرد

مسخ کرد او را خدا و زهره کرد

عورتی را زهره کردن، مسخ بود

(مولوی، ۱۳۷۲، ۱ / ۳۳)

منابع

قرآن کریم

کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید)

آتشی، منوچهر، ۱۳۸۶، مجموعه اشعار، تهران، انتشارات نگاه.

ابن اثیر، عزالدین، ۱۳۷۴، تاریخ کامل، برگردان: دکتر محمد حسین زوحانی، تهران، اساطیر.

آخوان ثالث، مهدی، ۱۳۴۸، ارغنون، تهران، انتشارات مروارید و خانه کتاب.

-----، ۱۳۵۳، از این اوستا، تهران، انتشارات مروارید و خانه کتاب.

-----، ۱۳۶۲، زمستان، تهران، انتشارات مروارید.

بهار، محمد تقی - ملک الشعراء، ۱۳۸۱، دیوان اشعار، تهران، علم.

بهبهانی، سیمین، ۱۳۸۵، مجموعه اشعار، تهران، نگاه.

حافظ شیرازی، خواجه شمس الدین محمد، ۱۳۶۸، دیوان، به تصحیح: عبدالرحیم خلخالی، تهران، ناشر:
کتاب فروشی حافظ.

خاقانی شروانی، بدیل بن علی، ۱۳۵۷، دیوان، تصحیح، مقدمه و تعلیقات دکتر ضیاء الدین سجادی، تهران،
زوار.

-----، ۱۳۸۴، منشآت خاقانی، تصحیح و تحشیه: محمد روشن،
انتشارات دانشگاه تهران.

خرمشاهی، بهاء الدین، ۱۳۷۸، حافظ نامه، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۲، لغت نامه، انتشارات دانشگاه تهران. پژوهش های ادبی

رودکی سمرقندی، ابو عبدالله جعفر ابن محمد، ۱۳۷۳، دیوان، پژوهش، تصحیح و شرح: دکتر جعفر شعار،
تهران، نشر قطره. ۱۳۹۱

رهی معیری، ۱۳۸۵، دیوان، تهران، آیدین.

سپهری، سهراب، ۱۳۸۶، هشت کتاب، تهران، طهوری.

سنائی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم، ۱۳۸۰، دیوان حکیم سنایی، به سعی و اهتمام مدرس رضوی،
تهران، انتشارات سنایی.

شاملو، احمد، ۱۳۸۳، مجموعه آثار (ج ۱ و ۲)، تهران، نگاه.

شفیعی کدکنی، محمد رضا، ۱۳۷۶، هزارهٔ دوم آهوی کوهی (پنج دفتر شعر)، تهران، سخن.

شمیسا، سیروس، ۱۳۷۱، فرهنگ تلمیحات، تهران، انتشارات فردوسی.

طباطبایی، سید محمد حسین، ۱۳۶۳، ترجمهٔ تفسیر المیزان، مترجم: سید محمد باقر موسوی همدانی. قم، دفتر انتشارات اسلامی، وابسته به جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیّه قم.

طبرسی، ابوعلی الفضل بن الحسن الطّبری، (۱۳۷۸)، تفسیر مجمع البیان، ترجمهٔ آیات، تحقیق و نگارش از: حجهٔ الاسلام و المسلمین علی کرمی، تهران، انتشارات فراهانی.

طبری، محمد بن جریر، ۱۳۷۵، تاریخ طبری، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات اساطیر.

-----، ۱۳۳۹، ترجمهٔ تفسیر طبری، به تصحیح و اهتمام: حبیب یغمایی، تهران، چاپخانهٔ دولتی ایران.

عزیزی، احمد، ۱۳۷۵، کفشهای مکاشفه، تهران، انتشارات بین المللی الهدی.

عطار نیشابوری، فرید الدّین، ۱۳۸۴، منطق الطّیر، مقدمه، تصحیح و تعلیقات دکتر محمد رضا شفیع کدکنی، تهران، سخن.

فرخزاد، فروغ، ۱۳۷۷، دیوان اشعار، تهران، مژوارید.

گردیزی، ابو سعید، عبدالحی بن ضحاک بن محمود، ۱۳۸۴، زین الاخبار، به اهتمام: دکتر رحیم رضازاده

ملک، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی. ۱۳۹۱ دی ماه

لاهیجی، شمس الدین محمد، ۱۳۷۱، مفاتیح الإعجاز فی شرح گلشن راز، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد رضا برزگر و عفت خالقی، تهران، انتشارات زوار.

حمدی، محمد حسین، ۱۳۷۴، فرهنگ تلمیحات شعر معاصر، تهران، میترا.

مشیری، فریدون، ۱۳۸۴، بازتابِ نفسِ صبحدمان - کلیات اشعار -، تهران، نشر چشمه.

مصدق، حمید، ۱۳۸۶، مجموعه اشعار، تهران، نگاه.

مولوی، جلال الدین محمد بلخی، ۱۳۷۵، کلیات دیوان شمس، مطابق نسخه تصحیح شده استاد بدیع الزمان فروزانفر، تهران، راد.

میبدی، ابوالفضل رشیدالدین، ۱۳۷۶، کشف الاسرار، به سعی و اهتمام: علی اصغر حکمت، تهران، امیرکبیر.

نادر پور، نادر، ۱۳۸۲، مجموعه اشعار، تهران، انتشارات نگاه.

نظامی گنجوی، ۱۳۷۰، کلیات خمسه، تصحیح: وحید دستگردی، تهران، امیرکبیر.

نیشابوری، ابوالاسحاق ابراهیم بن منصور بن خلف، ۱۳۸۷، قصص الانبیاء، دوباره نویسی احسان یغمایی، تهران، زرین.

نیما یوشیج، ۱۳۷۳، مجموعه کامل اشعار نیما یوشیج (فارسی و طبری)، تدوین: سیروس طاهباز، تهران، نگاه.

هاتف اصفهانی، ۱۳۸۸، دیوان، نسخه تصحیح شده وحید دستگردی، تهران، انتشارات نگاه.

هاکس، جیمز، ۱۳۸۳، قاموس کتاب مقدس، تهران، اساطیر.

هجویری غزنوی، ابوالحسن علی بن عثمان، ۱۳۸۳، کشف المحجوب، تعلیقات و توضیحات محمود عابدی، تهران، سروش.

ششمین همایش ملی پژوهش های ادبی
یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن واضح، ۱۳۷۱، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، علمی و

فرهنگی وابسته به فرهنگ و آموزش عالی. ۵ و ۶ دی ماه ۱۳۹۱